

اخلاق بازجویی

مایکل اسکِرکر

ترجمه
افشین خاکباز

فرهنگ‌نشر نو
با همکاری نشر آسیم
تهران- ۱۳۹۷

فهرست مطالب

۹	تقدیر و تشکر
۱۱	مقدمه
بخش ۱ بازجویی برای اعمال قانون در داخل کشور	
۲۳	۱ خودفرمانی، حقوق، و تحمیل‌گری
۴۷	۲ حکومت لیبرال و اختیارات پلیس
۷۳	۳ توطئه، شک و حقوق حریم خصوصی و سکوت
۱۰۷	۴ مصونیت در برابر اقرار علیه خویش
۱۴۷	۵ بازجویی پلیس
بخش ۲ بازجویی در شرایط بین‌المللی	
۱۹۱	۶ زندانیان جنگی و سایر رزمندگان اسیر
۲۴۱	۷ بازجویی بدون تحمیل‌گری
۲۹۵	۸ بازجویی تحمیل‌گرانه
۳۳۱	نتیجه
۳۴۱	یادداشتها

مقدمه

گفتگوی عمومی دربارهٔ بازجویی در امریکا بر تصویر و نامه مبتنی بوده است. عکسهایی که در بهار سال ۲۰۰۳ از زندان ابوغریب به بیرون درز کرد چیزهای بسیار ترسناکی را نشان می‌دادند و پنهان می‌ساختند. ماهیت چیزهایی که این عکسها مستند می‌ساختند ما را به این فکر می‌اندازد که جایی که دوربینها حضور ندارند و در سایر تأسیسات مشابه چه می‌گذرد. شاید با وجود سیل مستمر شایعاتی که حکایت از بازداشت‌های مخفیانه گسترده و بازجویی‌های خشن از افرادی دارند که به ظنّ شرکت در عملیات تروریستی بازداشت شده‌اند، این دلگرمی که دولت بوش اطمینان داده است بدرفتاری با زندانیان ابوغریب رخدادهایی نادر و ثمره کار چند «مأمور خودسر» بوده خیال برخی را راحت کند. ولی داستان «زندانیانی را می‌خوانیم که همچون شیخ از زندانی به زندان مخفی دیگری منتقل می‌شوند یا آنها را برای بازجویی‌های مخفیانه به مکانهای مشکوکی می‌برند». برای پیگرد تروریستها شیوه‌های جدیدی پیشنهاد کردند که به گمان برخی، برای مجاز شمردن اظهاراتی است که زیر شکنجه گرفته شده‌اند. رفتاری که در سلولهای انفرادی سیاهچال گوانتانامو^۱ با کسانی

که مشکوک به فعالیتهای تروریستی هستند انجام می‌شود فعالان حقوق بشر را به وحشت می‌اندازد.

افشاگری‌ها همچنان ادامه دارد: همزمان با چاپ این کتاب، چهار یادداشت محرمانه دیگر از وزارت دادگستری خطاب به دفتر حقوقی سازمان سیا بر بسیاری از هولناک‌ترین شایعه‌ها مهر تأیید می‌زند. نویسندگان این یادداشتها، با دقت فراوان توافقات بین‌المللی علیه شکنجه را تجزیه و تحلیل کرده‌اند تا نتیجه بگیرند که یازده ساعت بیدار نگهداشتن یک مأمور القاعده یا ایجاد حالت خفگی با پارچه‌ای خیس با تعریف قانونی شکنجه همخوانی ندارد، چون چنین تکنیکهایی بر خلاف توسل آشکار به زور یا مشت و لگد «درد» ایجاد نمی‌کند. معاون سابق و مدیر سازمان سیا آشکارا می‌گویند که چنین تکنیکهایی برای به دست آوردن اطلاعات عملیاتی از تروریستها حیاتی است. مأموران سازمان سیا و اف بی آی که در بازجویی‌ها حضور داشتند با شرح خود از رخدادها به حمایت از این اظهارات برخاستند و کمیسیونی که به رئیس‌جمهور جدید گزارش خواهد داد، به زودی گزارشی را منتشر می‌کند که سودمندی بازجویی‌های خشن را ارزیابی می‌کند.

«بازجویی» به بخشی از زبان مردم عادی امریکا بدل شده و استفاده از آن چنان رواجی یافته که فراتر از درک بسیاری از مردم از عملی است که این واژه بر آن اطلاق می‌شود. با این همه، مسلماً فرضی که در پس این عمل قرار دارد، یعنی این فرض که دولت گاهی حق دارد از افکار یکی از اتباع خود (یا حتی خارجی‌ها) آگاه شود و بنابراین می‌تواند خواستار افشای این افکار شود یا با توسل به اجبار به این اطلاعات دست یابد بررسی بیشتری را طلب می‌کند. این فکر که فردی می‌تواند مدعی اسرار شخصی دیگر شود با اخلاق و منطق رایج منافات دارد، و به نظر می‌رسد دستیابی به رازهای یک شخص بر خلاف میل و اراده‌اش، همچون کیمیاگری و طالع‌بینی از یادگاری‌های قرون وسطی باشد. اگرچه اخیراً مجموعه مقالاتی

درباره شکنجه منتشر شده است (که فقط با یک نوع بازجویی سروکار دارد)، هیچ کتابی نیست که طیفی از مسائل اخلاقی مرتبط با بازجویی را پوشش دهد. مقالات دانشگاهی ناهمگون دربارهٔ حق برخورداری از حریم خصوصی، متمم پنجم قانون اساسی، اعترافات کذب که پلیس به دست می‌آورد، کمیسیون‌های نظامی، و حقوق بازداشتی‌ها به برخی از مسائل اخلاقی و قانونی مرتبط با این موضوع می‌پردازند، ولی این آثار و مطالب در بسیاری موارد کامل نیستند. اگرچه این آثار تاکتیکهای بازجویی پلیس یا ارتش را محکوم می‌کنند، به ندرت جایگزینی برای آنها پیشنهاد می‌دهند و در صورتی که استفاده از تاکتیکهای بازجویی خشن دربارهٔ تروریستها را تبلیغ کنند، به مسائل مرتبط با تأثیر این اقدامات بر بازجویان و دولتی که اجازهٔ این بازجویی‌ها را صادر کرده است، و این پرسش که بعد از شکنجه باید چه رفتاری با بازداشتی‌ها داشت اشاره‌ای نمی‌کنند. تقاضا برای آزادی عمل بیشترِ مأموران اجرای قانون و نقش آفرینان امنیت ملی معمولاً ناشی از محدودیتهای واقعی دانش کارگزاران دولت است و بر این فرض اشتباه استوار است که همهٔ متهمان مجرم هستند. برای ادعاهای قانونی دربارهٔ مصونیت در برابر اعتراف اجباری یا حق سکوت توجیه فلسفی چندانی ارائه نمی‌دهند و فیلسوفان، که همواره آمادهٔ توسل به حق برخورداری از حریم خصوصی هستند، دربارهٔ موضوع مصونیت در برابر اعتراف اجباری سکوت می‌کنند. کتاب حاضر می‌خواهد با استدلالی دربارهٔ استفاده از قدرت حکومت در داخل و بیرون کشور که از چنان وسعتی برخوردار است که بتواند پرسشهای مفهومی گسترده‌ای را در بر بگیرد و پیشنهادات سیاستی مشخصی را ارائه دهد، به همهٔ مسائل مرتبط با بازجویی بپردازد. این کتاب رویکردی بینارشته‌ای را برای موضوعی بینارشته‌ای برگزیده است که فلسفهٔ اخلاقی و سیاسی، حقوق، و نظریهٔ جنگ عادلانه را در بر می‌گیرد.

در بخش فوق به یکی از دو پرسشی که در قلب مباحث این کتاب قرار دارد اشاره کردیم. تحت چه شرایطی حکومت حق دارد از افکار یک فرد

خودفرمانی، حقوق، و تحمیل‌گری

کارآگاهان به یوجین لیوینگستون^۱ دروغ گفتند:

بسیار خوب. یوجین، همانطور که گروهان بکر گفت در این پرونده با آدمهای زیادی صحبت کرده‌ایم. چند بار هم با شما حرف زده‌ایم، و فکر می‌کنم با شما خیلی خیلی صادق بوده‌ایم. به شما گفتیم که چه چیزهایی شنیده‌ایم و چندین بار درخواست کردیم هر چه دربارهٔ این ماجرا می‌دانید به ما بگویید. خُب، همانطور که گروهان بکر گفت آقای بانگ همه چیز را به ما گفته است. دقیقاً به ما گفت چه اتفاقی افتاده، نقش او در این سرقت چه بوده، و دیگران در این ماجرا چه نقشی داشته‌اند. او از شما هم در این سرقت اسم برده است. شما را هم دست خود معرفی کرده است. ولی شاید همهٔ کسانی که به ما چیزی می‌گویند درست نگویند یا ماجرا را از زاویه دیگری ببینند، یا راست نگویند. برای همین است که حالا سراغ شما آمده‌ایم تا ماجرای سرقت و شرکت شما در آن را از زبان خودتان بشنویم. خلاصه اینکه اینجا چهار پنج زونکن پر است از حرفهایی که دیگران دربارهٔ یوجین لیوینگستون زده‌اند. حالا دیگر کاملاً می‌دانیم یوجین لیوینگستون

چه چیزی باید بگوید و یوجین، بهترین کاری که می‌توانی بکنی این است که کاملاً صادقانه صحبت کنی. چون دیگر همه چیز تمام شده است.»^[۱]

درواقع یانگ به نقش لیوینگستون در سرقت اشاره‌ای نکرده بود. کارآگاهان که از اداره پلیس والهوی کالیفرنیا می‌آمدند همه این حرفها را از خودشان درآورده بودند. با این همه این رفتار مأموران پلیس غیرحرفه‌ای نبود. رایج‌ترین کتابچه‌های راهنمای بازجویی پلیس امریکا گاهی به بازجویان توصیه می‌کنند که به متهمان دروغ بگویند یا برای تشویق آنها به اعتراف از حقه‌های فریبکارانه دیگر استفاده کنند.^[۲] دیوان عالی ایالات متحده امریکا این تکنیکها را پذیرفته است.

شاید تک‌گویی فوق برای طرفداران داستانهای پلیسی آشنا باشد. با این همه، نگاه دیگری به این تک‌گویی و اوضاعی که این اتفاق در آن رخ داده است ببیند: آیا عجیب نیست که در نظام لیبرال دمکراتی که دولت در خدمت مردم است، پلیس در خانه مردی را بشکند، او را کشان کشان به پاسگاه ببرد و بر خلاف میلش آنجا نگه دارد تا به او دروغ بگوید و توهین کند؟ از این لحاظ، همانطور که در مقدمه پرسیدیم آیا مفهوم بازجویی خودش مفهوم عجیبی نیست؟ پیش فرضی که مبنای بازجویی است و بر اساس آن، فردی می‌تواند مدعی اسرار فرد دیگری باشد با اخلاق و منطق رایج منافات دارد، و اقدام برای دستیابی به اسرار یک فرد بر خلاف خواست او شبیه کارهایی است که در روزگاران گذشته انجام می‌دادند.

برای درک اینکه به‌طور کلی پلیس مجاز به انجام چه کارهایی است نیازمند چارچوبی هستیم که بتوانیم با بهره‌گیری از آن به ارزیابی کارهایی بنشینیم که پلیس می‌تواند در بازجویی انجام دهد: یعنی چارچوب اخلاقی پلیس. این کار دو نوع بنیاد فکری را طلب می‌کند. نخستین مبنا شرحی کلی از تحمیل عادلانه است که نشان می‌دهد چه هنگام شخص می‌تواند

فرد دیگری را بر خلاف میل و اراده‌اش به کاری وادار کند، و دوم نظریه‌ای سیاسی است، یعنی شرحی از کارهایی که حکومت می‌تواند با ساکنان کشورش انجام دهد، از جمله وادار ساختن آنها به انجام کارهایی بر خلاف میلشان.

نظریهٔ سیاسی موضوع فصل ۲ کتاب حاضر است. در فصل حاضر، برای اینکه مسائل اساسی را که در بازجویی‌های پلیس رخ می‌دهد از سایر مسائل جدا کنیم، تحمیل عادلانه را در سطحی بنیانی و فارغ از شرایطی که بر فعالیت‌های پلیس حکمفرماست بررسی می‌کنیم. عناصر مختلف شرح تحمیل عادلانه را بعدها برای پاسخ دادن به برخی پرسشها به کار می‌بریم که دربارهٔ اخلاق پلیس و نیروهای نظامی مطرح می‌شود. در این فصل، نظریه‌های دفاع از خویش را از شرایط سنتی حمله، به شرایط گسترده‌تری تسری می‌دهیم که با سایر انواع نقض حقوق ارتباط دارد. بدین منظور ابتدا طرحی نسبتاً کلی از مفهوم حقوق در معنایی که در این پروژه به کار رفته است مطرح می‌کنم و سپس زمینه‌های تحمیل عادلانه را بررسی می‌کنم. این شرح تحمیل عادلانه، بین رویکردی که فقط حقوق مدافع را در نظر می‌گیرد با رویکردی که فقط به ملاحظات عینی مرتبط با پیامدهای اقدام دفاعی نظر دارد توازنی برقرار می‌کند و افزون بر آن، به حقوق متهم نیز می‌پردازد و جایگاه اشخاص ثالثی را که شاهد نقض حقوق بوده‌اند تعیین می‌کند.

در اینجا بد نیست نکاتی را دربارهٔ محدوده و روش فصلهای ۱ و ۲ ارائه دهم: بحث حقوق و تعهد سیاسی در این فصلها تا آن سطحی از پیچیدگی پرورده شده است که برای بررسی مناسب مسائل اخلاقی و سیاسی مرتبط با بازجویی لازم می‌دانم، ولی به منظور بررسی مفصل‌تر موضوعات کاربردی در سایر بخشهای فصل نخست از ارائهٔ استدلالهای دفاعی مفصل‌تر دربارهٔ مواضع بنیادی خودداری کرده‌ام. همچنین سعی کردم در این فصل‌ها که مبنای سایر فصلهای کتاب محسوب می‌شوند از لحاظ سبک و سیاق

نگارش نیز بین دقت نظری که متخصصان انتظار دارند و زبان غیر فنی که افراد غیر متخصص طلب می‌کنند تعادلی برقرار کنم. دو فصل نخست فنی‌ترین و انتزاعی‌ترین فصل‌های این کتاب است و با پرسشهای بنیادی در حوزه فلسفه اخلاق و فلسفه سیاسی سروکار دارد. معمولاً فصلهای هر کتابی را باید به ترتیب خواند، ولی خواندگانی که به کاربرد ملموس نظریه اخلاقی در فعالیتهای پلیسی و جنگ بیش از مسائل فلسفی ترحق، خودفرمانی، و قدرت حکومت علاقه‌مندند می‌توانند در صورت تمایل بدون مطالعه این فصلها به سراغ فصل سوم بروند.

چارچوب «قواعد مرتبط با اخلاق تکلیف‌گرا» که در این کتاب به کار می‌برم از مجموعه اندیشه‌های رایجی استفاده می‌کند که اندیشمندان باستانی همچون سن توماس آکویناس^۱ و فیلسوفان عصر روشنگری همچون توماس هابز^۲، جان لاک^۳، ژان ژاک روسو^۴، و ایمانوئل کانت^۵ بر آن صحنه گذارده‌اند.^[۳] این چارچوب به خانواده‌ای از نظامهای اخلاقی تعلق دارد که به جای پیامدهای اقدامات، بر اساس انطباق اعمال با قواعد جهانروای الزام‌آور (یعنی قواعدی که می‌توان برای حمایت از حقوق مردم به کار برد) درباره آنها به قضاوت می‌نشینند. شرحی که در بخش زیر درباره تحمیل ارائه شده بخش زیادی از زبان خاص خود را مدیون کانت است، و در مواردی بر استدلالهای خاص او تکیه می‌کند، ولی ممکن است از واژگان یکی دیگر از اندیشمندان یا نویسندگان مدرن نیز بهره برده باشد.^[۴] شاید با آغاز از نقطه‌ای دیگر نیز می‌توانستم به نتیجه‌گیری‌های مشابهی درباره اختیارات پلیس دست یابم، ولی زبان کانت را به دلیل دقت و رویکرد کلی‌اش ترجیح می‌دهم، چون با رویکردهای متنوعی که در ادبیات فلسفی و حقوقی درباره بازجویی وجود دارد همخوان است.

1. Thomas Aquinas, Saint

2. Thomas Hobbes

3. John Locke

4. Jean-Jacques Rousseau

5. Immanuel Kant

حقوق و تحمیل

یکی از ادعاهای اخلاقی اصلی که اندیشمندان تکلیف‌گرا^۱ مطرح می‌کنند این است که انسانها خودفرمانند. این بدان معناست که در شرایط برابر، انسانها باید در برخی از حوزه‌های اندیشه و عمل از خودفرمانی برخوردار باشند. کردارها یا استحقاق انسانها برای خودفرمانی در این حوزه‌های اندیشه و عمل حقوق نام دارند. این حقوق به دارندگان خود اجازه می‌دهند تا در این حوزه‌ها بدون دخالت دیگران از آزادی اندیشه و عمل به دلخواه خویش برخوردار باشند. برای درک اخلاقی خودفرمانی در این فصل اندکی توضیح لازم است. حقوق اخلاقی حقوق متعارف یا حقوقی نیست که نهادی همچون حکومت به کسی اعطا کند، بلکه بخشی از حقوق طبیعی انسان است. همه انسانها، صرف نظر از تابعیت، جنسیت، دین، طبقه، یا حرفه خویش از این حقوق برخوردارند. حقوق اخلاقی با تصدیق متقابل این حقوق توسط دیگران تقویت می‌شوند ولی حقوق سیاسی (که در فصل ۳ درباره آنها سخن خواهیم گفت) حقوقی هستند که حکومت با محدود ساختن قدرت خویش و وعده محدود ساختن قدرت ساکنانش در ارتباط با یکدیگر به صورت متعارف به رسمیت شناخته است. در موارد بسیار، حقوق سیاسی با حقوق اخلاقی همپوشانی دارد.

در این فصل خواهیم دید که بر اساس مفاهیم خودفرمانی و حقوق اخلاقی، افراد در مقام فرد، صرف نظر از شرایط خاص (یعنی شرایط ملموس دنیای واقعی) از چه حقوقی برخوردارند. در بیشتر شرایط تجربی که حکومت با آن روبه‌روست، حقوق اخلاقی با رفتارهای بین فردی شهروندان ارتباط دارد. در نظامی که همه حقوقی برابر دارند هیچ حقی مطلق نیست، بلکه حقوق اخلاقی هر فردی به این بستگی دارد که همان حقوق و همان

حکومت لیبرال و اختیارات پلیس

شک کارآگاهان و الهو به یوجین لیوینگستون اوضاع را تغییر داد. این شک باعث شده بود افکار و اقدامات او برای ایالت کالیفرنیا جالب شود. اکنون از لیوینگستون می‌خواهند تا انگیزه‌هایش را توضیح دهد و از تصمیم‌هایی که گرفته دفاع کند. همه نکات پیش پا افتاده زندگی او اکنون به منبع بالقوه ستیزه و دلیلی برای توجه ناخوانده حکومت بر او و مجازات او تبدیل شده بود. حکومت که زمانی حضوری انتزاعی بود، اکنون هشیار و فعال می‌شود و با عاملان انسانی خاصی مرتبط می‌شود که قدرت انتزاعی حکومت در پرسش‌هایشان، و در توقع پاسخ، در دستبند و لباس فرم‌شان، و در دادگاه‌ها و زندان‌هایشان حضور دارد. دلیل این تغییر رویکرد همواره روشن نیست: شاید کاری را که لیوینگستون کرده بد تفسیر کرده‌اند، یا شاید پلیس شایعه یا دروغی درباره‌اش شنیده است.

هدف از این فصل تعیین زمینه‌های اخلاقی توسل به تحمیل سیاسی است. منظور من از زمینه‌های اخلاقی، زمینه‌های مرتبط با مفهومی از خودفرمانی است که در حقوق جلوه‌گر است و انتزاعی از شرایط سیاسی خاص در دنیای واقعی است (همانطور که در فصل آخر خواهیم گفت). «تحمیل سیاسی» به اختیار دولت برای وادار کردن مردم به انجام کارها

اشاره دارد، خواه پرداخت مالیات باشد یا تن دادن به مقررات کسب و کار، یا خودداری از آسیب زدن به یکدیگر. این زمینه‌های اخلاقی برای تحمیل سیاسی اقدامات خاص پلیسی و قضایی را که در فصل‌های ۳ تا ۵ مطرح می‌کنیم توجیه می‌کنند و افزون بر این، زمینه مورد نیاز برای تعیین حقوق چریکها و تروریستهای غیر دولتی در بخش دوم این کتاب را فراهم می‌سازد. در این فصل، به دلایل متعدد بر اساس سنت «قرارداد اجتماعی» فلسفه سیاسی لیبرال عمل می‌کنم. نخست به منظور رعایت اختصار، کتابی که بر مسائل کاربردی متمرکز است باید برخی از نکات در نظریه بنیادی را بدیهی تلقی کند. سرآغاز استدلالهای خود را در نظریه لیبرال به‌طور عام و نظریه قرارداد به‌طور خاص قرار داده‌ام، چون این نظریه‌ها با زبان حقوق همخوانی دارند و از خودفرمانی شهروندان حمایت می‌کنند و به آن رسمیت می‌بخشند. این عناصر اخلاقی در بحثهای معاصر درباره تحمیل‌گری اخلاقی و سیاسی، حقوق برخورداری از حریم خصوصی و سکوت، مصونیت در برابر اقرار اجباری علیه خویشتن، حقوق محاکمه، اخلاق پلیس، و سایر موضوعات مرتبط با بحث بازجویی اهمیت زیادی دارند. این اظهارنظر سومین نکته را نشان می‌دهد: نظریه قرارداد فقط نظریه‌ای است که بیشتر مخاطبان این کتاب از آن استفاده می‌کنند یا به آن باور دارند.^{۱۱} (فلسفه «لیبرال» سیاسی نظامهای سیاسی را که به حمایت و ترویج آزادی‌های فردی گرایش دارند توصیف می‌کند. در اینجا این واژه در مفهومی که در سیاست معاصر به کار می‌رود، یعنی به عنوان متضاد «محافظه‌کار» به کار نرفته است).

در این فصل، از پیوند امکان تحمیل سیاسی با خودفرمانی اخلاقی دفاع می‌کنم که از شرایط سیاسی خاصی برگرفته شده است، و می‌گویم که حکمرانی سیاسی با هدایت قانون، در مفهوم گروهی از افراد خودفرمان نهفته است که در طول زمان در مجاورت یکدیگر زندگی می‌کنند و کاملاً از حقوق طبیعی خود برخوردارند، به نحوی که نمی‌توان چنین افرادی را

بدون چنان حقوقی تصور کرد. آزادی «ایجابی»^۱ برای برنامه‌ریزی زندگی خویش، بر پیش‌فرض امید معقول به آینده‌ای با ثبات و امن استوار است که در آن، حقوق فرد تأمین شود و بنابراین، نیازمند قدرت گسترده‌ای است که برای خنثی کردن برنامه‌های ناقضان بالقوه این حقوق از هدایت قانون برخوردار است. در بسیاری از شرایط تجربی، این قدرت ویژگی‌های نهادی یک دولت را به خود می‌گیرد. کارکرد دولتها، به‌ویژه دولتهای لیبرالی که برای حمایت از آزادیهای فردی طراحی شده‌اند به رعایت گسترده قوانین متکی است. بنابراین، با توجه به نقش دولتها در ایجاد زمینه‌های لازم برای وجود خودفرمانی در طول زمان، رعایت قوانین رژیمی که در اصل عادلانه است، یا حتی قوانین عادلانه رژیمی که عادل نیست وظیفه‌ای اخلاقی همچون سایر وظایفی است که مستلزم احترام به خودفرمانی اخلاقی مردم یا حمایت از این خودفرمانی است.^[۲] مشروعیت اقدامات قهری دولت در حمایت از قوانین خود به حق خاصی که رضایت آشکار فرمانبرداران ایجاد کند وابسته نیست، چون رعایت قوانین، مشروط به چند شرط خاص، وظیفه‌ای اخلاقی است و وظایف اخلاقی با رضایت آشکار فرد تعیین نمی‌شوند. اقدامات مشروع دولت، دست‌کم در ارتباط با حمایت از ساکنان کشور در برابر نقض حقوقشان، اقداماتی هستند که رد آن از سوی ساکنانی که از حقوق خویش بهره‌مندند عاقلانه نیست. ساکنان نمی‌توانند چنین اقداماتی را به نام آزادی بیشتر بدون انتقاد از همان اقدامات و نهادهایی که از آزادیهای آنان حمایت می‌کنند مورد انتقاد قرار دهند.

اکنون چند کلمه‌ای درباره عباراتی که در این فصل به کار رفته است می‌گوییم. «مشروعیت سیاسی» به ویژگی‌ای اشاره دارد که یک دولت باید داشته باشد تا بتواند عادلانه شهروندان یا ساکنانش را وادار به چیزی کند. بجز مواردی که تعریف دیگری ارائه شده باشد، واژه‌های «خودفرمانی»،

«حقوق» و «آزادی» مفهومی اخلاقی دارند و به هیچ شرایط سیاسی خاصی بستگی ندارند (مثلاً کانادای امروز).^[۳] بیشتر آنچه در پی می‌آید دربارهٔ حکومت‌ها در معنای «مفهومی» بحث می‌کند نه «تجربی». به عبارت دیگر، بحث دربارهٔ پیامدهای برخی پیشنهادات خاص برای یک دولت آرمانی خواهد بود نه ویژگیهای دولت واقعی خاصی، مثل دولت کانادا. در هنگام بحث دربارهٔ اختیارات پلیس یک کشور لیبرال که در بخش زیر به صورت انتزاعی ارائه شده است، باید نگرش‌های فردی دربارهٔ دولت‌ها یا ادارات پلیس خاصی در دنیای واقعی را کنار بگذاریم.

خودفرمانی و تحمیل سیاسی

در این بخش می‌گوییم که قدرت تحمیل‌گری که از توانایی مهار نقض حقوق برخوردار است، یعنی دولت، در بسیاری از شرایط دنیای واقعی در مفهوم جامعه‌ای از مردمان خودفرمان نهفته است که در طول زمان حقوق خود را کاملاً اعمال می‌کنند. این معنا به نوبهٔ خود وجود برخی دولت‌ها در دنیای واقعی و برخی انواع خاص از اقدامات دولتی را توجیه می‌کند. ما از این فرض آغاز می‌کنیم که همهٔ افراد خودفرمانند و همانطور که در بخش قبل گفتیم، از حقوق اخلاقی برخوردارند که خودفرمانی یکی از جلوه‌های آن است. در آن فصل دیدیم که حقوق بر این پیش‌فرض استوارند که اقدامات تحمیل‌گرانه‌ای که برای حمایت از آنان انجام می‌شود مشروعیت دارد. توانایی اعمال کامل حقوق خویش در طول مسیر کامل و طبیعی زندگی به معنای دو نوع مختلف آزادی است. آزادی سلبی در معنایی که معمولاً فیلسوفان به کار می‌برند به معنای فقدان موانع بیرونی در برابر اقدامات فرد، و آزادی ایجابی به معنای توانایی برنامه‌ریزی و هدایت زندگی در داخل محدودهٔ حقوق خویشتن است. آزادی سلبی پیش‌شرط آزادی ایجابی است.^[۴] اگر بر سر راه برنامه‌ها و/یا فرایندهای برنامه‌ریزی

شخصی موانع بیرونی وجود داشته باشد فرد نمی‌تواند به‌طور مستمر به برنامه‌ریزی و هدایت آزادانه زندگی خویش بپردازد. نه فقط برنامه‌ریزی در صورتی که مثلاً، با مشت بر سرتان بکوبند دشوار است، بلکه اگر تصور کنیم که در آینده احتمال حملات بیشتری هست فرد طرح‌های خود را محدود می‌کند. اگر لیوینگستون فکر کند که یانگ قرار است به او حمله کند و آنچه را خریده است از او بگیرد کتابی نمی‌خرد. آزادی سلبی به معنای نبود یا سرکوبِ اثربخشِ ناقضانِ حقوق در هر حوزه‌ای است که ممکن است بر حقوق فرد اثر بگذارد. بنابراین، ادامه زندگی به عنوان شخصی خودفرمان و اعمالِ حقوقِ آزادانه، به معنای (هر دو نوع آزادی و بنابراین) غیبت یا سرکوبِ اثربخشِ ناقضانِ حقوق در عرصه‌های مورد نظر است. مثلاً اگر لیوینگستون مدتی طولانی در یک مکان زندگی کند و بی‌اینکه کسی برایش مشکلی ایجاد کند از همه حقوقش بهره‌مند شود، اگر در محله‌ای امن با همسایگانی قانون‌مدار و پلیسی توانمند زندگی کند، و در این محله حضور پلیس تعداد چشمگیر مجرمان احتمالی را خنثی کند یا آمیزه‌ای از این دو شرط برقرار باشد، می‌توانیم استنباط کنیم که او خوش‌شانس بوده است.

استدلال فوق بر این فرض استوار نیست که از آنجا که مردم ذاتاً شرورند در هر جامعه‌ای به ناچار ناقضان حقوق حضور دارند، بلکه تنها از پیامدهای مفهومی اندیشه اعمال گسترده حقوق پیروی می‌کند. سخن گفتن از خودفرمانی بر پیش‌فرض جامعه‌ای از موجودات خودفرمان استوار است، تا بتوان اعمال حقوق هر شخص را در شرایطی تصور کرد که سایر افراد نیز به همان شیوه بر اساس حقوق خویش تصمیم می‌گیرند و عمل می‌کنند.^[۵] (اگر شخصی تمام عمرش را تنها در جزیره‌ای بگذراند، سخن گفتن از خودفرمانی که در اعمال حقوق جلوه‌گر می‌شود بی‌معناست، چون تصور حق به معنای مطالبه محدودیت آزادی دیگران است). با این همه، مفهوم جامعه‌ای از موجودات خودفرمان الزاماً به معنای رفتار اخلاقی اثربخش

توطئه، شک و حقوق حریم خصوصی و سکوت

در دادگاه گفتند که دیرن بارو طرح‌های دقیقی را برای مجموعه‌ای از حملات هماهنگ در بریتانیا برای شخصیت‌های القاعده تهیه کرده است. ادموند لاوسن، دادستان گفت که «برنامه اصلی، ساخت و کار گذاشتن یک ابزار انفجاری ابداعی با استفاده از سیلندرهای گازی بود که در پارکینگ زیرزمینی ساختمانی در لیموزین پنهان کرده بودند». آقای لاوسن این را افزود که قرار بود این حمله همزمان با سایر حملات از جمله حمله با بمب میکروبی، حمله به چند قطار، ربودن چند تانکر بنزین و کوباندن آن به اهداف مورد نظر انجام شود. در این سند، بارو گفت که هدف اصلی از این برنامه «ایجاد خسارت و هرج و مرج گسترده» بوده است. برنامه‌های بارو را روی لپ‌تاپی پیدا کردند که ضمن حمله به خانه‌ای در گجرات پاکستان در ماه ژوئیه سال ۲۰۰۴ به دست آمد.^[۱]

شیوه و محدوده

در این فصل و دو فصلی که در پی می‌آید نتیجه‌گیری‌های قبلی دربارهٔ تحمیل عادلانه را دربارهٔ برخی از اقدامات خاص حکومت در عرصهٔ

عدالت کیفری اعمال می‌کنیم. فصل حاضر به بررسی حقوق برخورداری از حریم خصوصی و سکوت می‌پردازد و فصل ۴، مسئله مصونیت در برابر اعتراف اجباری را بررسی می‌کند که اغلب نظریه پردازان سیاسی لیبرال و حقوقدانان قانون مدنی در تحقیقات و بازجویی‌های جنایی به آن استناد می‌کنند. در این فصل نمی‌گوییم که حقوق برخورداری از حریم خصوصی و سکوت و مصونیت در برابر اقرار علیه خویشتن در زمره الزامات منطقی مفهوم لیبرال شهروندی هستند (این رویکرد پیچیده‌تر و طولانی‌تر از چیزی است که در اینجا لازم است)، بلکه در واکنش به درخواست دانشمندان حقوق برای سلب حق سکوت و مصونیت در برخی موارد نادر که توجهات قابل قبولی وجود دارد، و ترسیم حقوق افراد مظنون به عنوان موانعی در برابر تحقیقات پلیس، می‌گوییم که دست کم یک طرح قابل قبول هست که حقوق را به حریم خصوصی و سکوت، مصونیت در برابر اعتراف اجباری، و تأثیرگذاری پلیس و رویه‌های پیگیری قانونی مرتبط می‌کند. اگر چنین برنامه‌ای مطلوب باشد، ممکن است بتوان بر اساس آن از حمایت از حق سیاسی سکوت، مصونیت محدود در برابر اعتراف اجباری، و اختیارات پلیس دفاع کرد. اگر این برنامه موفق نباشد، آنگاه انتقاداتی که علیه این حقوق مطرح شده قوت می‌گیرند و دست کم حق سکوت اختیار کردن و مصونیت از اعتراف اجباری ممکن است با مشکلاتی روبه‌رو شود.

در این فصل خواهیم گفت که حقوق برخورداری از حریم خصوصی و سکوت، پنهان ساختن توطئه‌های مجرمان را که به عنوان برنامه‌های جدی و عملی برای فعالیت مجرمانه تعریف کرده‌ام در بر نمی‌گیرد. اگر توطئه به اندازه مثلاً حمله آشکار باشد، توطئه‌گری مجرمانه این انتظار معمولاً مشروع را از توطئه‌گر سلب می‌کند که دیگران حق حریم خصوصی و سکوت او را رعایت کنند. شک داشتن به اینکه کسی مشغول توطئه مجرمانه است به دیگران حق می‌دهد تا پرسشهایی را از شخص مشکوک بپرسند که در وضعیت‌های دیگر به نحو نامناسبی فضولانه محسوب می‌شود. با این همه،

وقتی به اینکه فردی سرگرم توطئه است (و بنابراین از حق حریم خصوصی خود سوءاستفاده کرده) یقین نداریم، دیگران نباید از او بخواهند به این پرسشهای شخصی پاسخ دهد، چون چنین تقاضایی به معنای این است که سؤال شونده دیگر حق حفظ اسرار خود را ندارد.^[۴] از آنجا که توطئه‌گری او پنهانی است و هیچ انسان بالغی حق ندارد در هر حال از افکار فرد بالغ دیگری آگاه باشد، حتی شخصی که در نهان مقصر است (یعنی کسی که در حین ارتکاب جرم دستگیر نشده است) نیز می‌تواند درخواست کند با او همچون فردی بیگناه رفتار کنند، و کسی که بیگناه باشد می‌تواند مخاطب خود را انتخاب کند. چون تا آنجا که دیگران می‌دانند، او بیگناه است، یعنی دست‌کم بیگناه به نظر می‌رسد.

حقوق حریم خصوصی و سکوت

فیلسوفان اخلاق می‌پذیرند که حریم خصوصی در زمره حقوق اخلاقی است، یا دست‌کم از چنین حقوقی حمایت می‌کند. تصور بر این است که برخورداری از فضای ذهنی مخصوص به خویشتن پیش‌نیاز خودفرمانی اخلاقی است.^[۳] «حریم خصوصی شرط برخورداری از فضای شخصی است و فضای شخصی فضایی است که برای استدلال ضروری است، و افراد از حق اخلاقی بنیادی استدلال به عنوان ابزاری برای کسب خودفرمانی برخوردارند».^[۴] همانطور که سیسیلا باک می‌گوید، اگر قرار باشد دیگران، قبل از اینکه تصمیم بگیریم افکار خود را برای دیگران بیان کنیم از آنها آگاه شوند، دیگر نمی‌توانیم برای آینده خویش برنامه‌ریزی کنیم یا حتی از خویشتن را پرورش دهیم، یا تعاملات خود با دیگران را مهار کنیم.^[۵] استدلال باک دو تعریف حریم خصوصی را با یکدیگر پیوند می‌دهد: فضای اخلاقی که در آن می‌توان بدون دخالت دیگران استدلال کرد و قدرت کنترل آنچه درباره‌ی خویش به دیگران می‌گوییم. می‌توان دید که این تعریف

دوم به تعریف نخست یاری می‌رساند. حتی اگر نوعی ابزار برای خواندن افکار دیگران وجود داشته باشد که بتوان بی آنکه به شخص مورد نظر هیچ آسیب جسمی برسد آن را به کار برد، اطلاع آن شخص از اینکه این دستگاه را علیه او به کار برده‌اند یا ممکن است به کار ببرند، یعنی آگاهی از اینکه مهار اطلاعات شخصی خویش را در دست ندارد، احتمالاً مانع از تفکر آزادانه او می‌شود.^[۶] علاوه بر این، برخی روابط سالم انسانی از اعتماد قوت می‌گیرند. اگر کسی هر آنچه را دربارهٔ آشنایان نزدیکش می‌داند افشا کند همسر یا دوست خوبی نیست.^[۷]

حق اخلاقی سکوت در برابر پرسشها یکی از الزامات حق برخورداری از حریم خصوصی (در هر دو مفهوم این کلمه) است.^[۸] اگر حریم خصوصی به معنای توانایی مهار افشای اطلاعات دربارهٔ خویشتن باشد، ساکت ماندن راهی برای بیان حق حریم خصوصی در هنگامی است که از شخصی می‌خواهند اطلاعات شخصی خود را افشا کند. اگرچه حق سکوت معمولاً در بحث اطلاعات مجرمانه مطرح می‌شود، به دلیل حق برخورداری از حریم خصوصی و خودفرمانی اخلاقی‌ای که حق سکوت از آن دفاع می‌کند، معمولاً کسی مجبور نیست دربارهٔ هیچ موضوعی بجز مجرم بودن دیگران، شاید در موارد اضطراری عمومی، با کسی که نمی‌خواهد صحبت کند.^[۹] قدرت مطالبهٔ حق کلی سکوت به معنای این است که سؤال شونده اگر از پاسخ دادن به سؤالهای پرسشگر خودداری بورزد کار نازویی نکرده است. برای درک این حق، می‌توانیم مسئلهٔ حریم خصوصی را کنار بگذاریم و بر مفهوم بنیادی خودفرمانی تمرکز کنیم. اگر شخصی در اصل کنترل اعمال خویش را در اختیار داشته باشد و از آزادی تصمیم‌گیری دربارهٔ اینکه با زندگی، افکار و جسم خود چه کند برخوردار باشد، باید بتواند تصمیم بگیرد که با چه کسی در چه موردی سخن بگوید.^[۱۰] علاوه بر این، مسئلهٔ حریم خصوصی نیز مطرح است، چون قرار دادن اطلاعات شخصی در اختیار دیگری ممکن است به او قدرتی بدهد که حتی ارائهٔ اطلاعات دیگر نیز ایجاد نمی‌کند.^[۱۱]

در صورتی که حریم خصوصی را فضای اخلاقی ای بدانیم که فرد در آن از حق استدلال بدون مزاحمت دیگران برخوردار است، سکوت را می‌توان پیش‌نیازِ برخورداری از حریم خصوصی دانست. ساکت ماندن در برابر پرسش یکی از راه‌های مقاومت در برابر تلاش‌های دیگران برای دسترسی به اندیشه‌های شخص، یعنی دستیابی به آن فضای درونی است که برنامه‌ها و اقدامات در آن شکل می‌گیرند و بررسی می‌شوند. دلیل اینکه فرد از این حق امتناع برخوردار است آن است که دیگران حق ندارند به این حریم تجاوز کنند. دلیل اصلی اینکه دیگران از چنین حقی بی‌بهره‌اند این است که در شرایط عادی هیچ فرد بالغی حق کنترل اقدامات فرد بالغ دیگری را ندارد. از آنجا که هیچ‌کس از حق دایمی کنترل اقدامات فرد بالغ دیگری برخوردار نیست، پس از حق دخالت در افکار و اندیشه‌هایی که به این اقدامات منتهی می‌شود نیز بی‌بهره است. چون اطلاع از فرایند تفکر یک شخص می‌تواند به معنای دخالت باشد، هیچ فرد بالغی همواره حق ندارد از فرایند تفکر شخصی دیگر آگاه شود. به عبارت دیگر، در شرایط عادی، هیچ فرد بالغی حقی نسبت به افکار فرد بالغ دیگر ندارد.^[۱۲]

بنابراین در نگاه نخست به نظر می‌آید کسی حق ندارد از غریبه‌ای بخواهد به پرسشهایی که دربارهٔ اطلاعات شخصی اوست پاسخ بگوید یا به عبارت دیگر، کسی نمی‌تواند به صورت مشروع توقع داشته باشد که غریبه‌ای به پرسشهای او دربارهٔ اطلاعات فردی پاسخ دهد.^[۱۳] سکوت شخصی که مورد سؤال قرار گرفته به معنای پنهان ساختن چیزی نیست که سؤال‌کننده باید از آن آگاه باشد، و بنابراین او با امتناع از پاسخ دادن، در برابر سؤال‌کننده خطایی مرتکب نشده است. نمی‌توان به صورت عادلانه شخصی را که مورد سؤال قرار گرفته برای صحبت کردن تحت فشار گذاشت یا از دادگاه خواست او را به سخن گفتن وادار کند. غریبه‌ای را مخاطب قرار دادن و درخواست اطلاعات شخصی کردن اقدام محترمانه‌ای نیست، چون بر فرض رابطهٔ پدرسالارانه‌ای استوار است که به‌طور خودکار به شخصی

مصونیت در برابر اقرار علیه خویش

دست‌کم از میانه سده هجدهم اینکه آیا مصونیت در برابر اعتراف اجباری بنیانی اصولی دارد یا خیر موضوع بحث بوده است.^[۱]

معمولاً عناصر قوانین حقوق اتباع امریکا را با چنین نگاه بدبینانه‌ای نمی‌نگرند. وقتی به پرونده والهو نگاه می‌کنیم کاملاً معلوم است که چنین مصونیتی با عقل سلیم منافات دارد. کارآگاهان عقیده داشتند که یوجین لیوینگستون در سرقت دست داشته است. آنها او را برای بازجویی احضار کردند، به این جرم متهم کردند، و مدارکی را که علیه او داشتند به اطلاعش رساندند. آنها از او خواستند که اعتراف کند ولی مجبور شدند به او بگویند که حق دارد از اعتراف خودداری کند. علاوه بر این، اگر لیوینگستون از همکاری خودداری می‌کرد، حتی اگر این خودداری مانع از تحقیقات می‌شد و به‌طور بالقوه به همدستانش فرصت می‌داد تا فرار کنند یا مدارک را از بین ببرند بازهم هیچ راهی برای مجازات او نبود.

در منابع حقوقی درباره اینکه آیا این مصونیت پذیرفته شده اهمیت دارد یا اینکه میراث عجیبی از تاریخ حقوقی انگلیس است که بهتر است

آن را کنار بگذاریم بحث‌های زیادی شده است. پژوهشگران می‌پرسند: چرا مجرمان باید برای پنهان کردن توطئه‌های خود از امتیاز ویژه‌ای برخوردار باشند؟^[۲] اگر مسئله فقط مصونیت در برابر اقرارهایی است که ممکن است علیه شخص به کار رود چرا چنین حق گسترده‌ای (سکوت درباره همه موضوعات) به مظنون داده‌اند؟ اگر قرار باشد مصونیت در برابر اعتراف اجباری و حق سکوت از فرد علیه شکنجه در بازجویی حمایت کند، آیا نمی‌توان گفت که این مصونیت و حقوق زاید هستند؟^[۳] چرا پلیس باید از فرصت پرسش از کسانی که مشکوک به اقدامات جنایی هستند محروم باشد، یا چرا باید با گفتن این جمله به مظنونان که مجبور به اعتراف نیستند دست و پای خود را ببندد؟^[۴] با وجود مطالب بسیاری که در این باره نوشته شده، تحلیل اخلاقی سازنده اندکی در این باره انجام شده است و این کمبودی است که فصل حاضر می‌خواهد جبران کند. با توجه به موضوع این کتاب که اخلاق بازجویی است، مسلماً اثبات اینکه پلیس حق ندارد از مظنونان خواستار اعتراف شود، و اینکه مظنونان با خودداری از اعتراف خطایی نمی‌کنند اهمیت آشکاری دارد. در این فصل به جای دفاع از تفسیر خاصی از قانون اساسی یا سایر اسناد حقوقی امریکا، درباره مبانی اخلاقی احتمالی مصونیت در برابر اعتراف اجباری بحث می‌کنم.^[۵]

در این فصل خواهم گفت که سردرگمی درباره هدف و اجرای قابل قبول این مصونیت ناشی از تردید و سردرگمی بین مفهوم سیاسی ذره‌انگارانه خوددفرمانی و مفهوم اخلاقی بین‌الذهانی‌تر خوددفرمانی است. (در اینجا بین‌الذهانی به وابستگی متقابل خوددفرمانی و رفتار اخلاقی که در فصل ۱ به دفاع از آن برخاستیم اشاره دارد). اگر بپذیریم که آنچه واقعاً اهمیت دارد حق سیاسی سکوت است نه مصونیت، و مصونیت در برابر اعتراف اجباری بر حق سکوت مبتنی است بسیاری از پرسشهایی که پژوهشگران حقوق در ارتباط با اجرای این مصونیت مطرح می‌کنند جواب خواهد یافت. به نظر من مصونیت در برابر اعتراف اجباری در واقع فقط مصونیتی